بسم الله الرّحمن الرّحیم

سلام و صلوات خداوند و پیامبر خدا و اولیاء معصومین او علیهم السلام بر روح و روان دانشمندی که زندگی دینی عالمانه‌اش را با خون جگرخوردن شروع کرد و با نثار خون سر به انتها رساند.

نجات از گسستگی فرهنگی

شاید برای عزیزان این سؤال مطرح باشد که چرا دلسوزان تفکر دینی در رابطه با شخصیت شهید مطهری«رحمة‌الله‌علیه» تا این اندازه حساس‌اند و در تجلیل ایشان سرمایه‌گذاری می‌کنند تا آن حدّ که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» توصیه می‌فرمایند:

«من به دانشجویان و طبقه‌ی روشنفکر متعهد توصیه می‌کنم که کتاب‌های این استاد عزیز را نگذارید با دسیسه‌های غیر اسلامی فراموش شود».[[1]](#footnote-1)

همه‌ی عالمانِ دین بزرگ و با ارزش‌اند ولی گاهی یک عالم دینی، یک فرهنگ می‌شود و اندیشه‌ی او به خودی خود در موضوع معارف اسلامی یک دایرة‌المعارف خواهد بود. با توجه به این امر بنده معتقدم اگر خواستید در نسل‌های آینده گسستگی فرهنگی - تاریخی بروز نکند دائماً باید امثال حضرت امام و علامه طباطبائی و آیت‌الله مطهری«رحمة‌الله‌علیهم» مدّ نظر جامعه‌ی ما باشند و در صورتی که متوجه این نکته‌ی مهم باشیم می‌فهمیم چرا باید شهید مطهری را مدّ نظر داشت و در نتیجه برخوردمان با شخصیت علمی و عملی شهید مطهری جدّی می‌شود.

به یک معنا در شناخت شهید مطهری یک قضیه‌ی دو طرفی در میان است، به این صورت که اگر شهید مطهری خوب شناخته بشود خیلی چیزها شناخته می‌شود و از طرف دیگر اگر تاریخی که شهید مطهری در آن به‌سر می‌برده درست شناخته شود معنی حضور عالمان در نظام حیات بشری شناخته می‌شود و برای ما مطهری معنای واقعی خود را پیدا می‌کند. آقای نیل پستمن به عنوان جامعه شناس آمریکائی می‌فرماید: «تمام مشکل آمریکا این است که حکیمانشان یا مرده‌اند و یا ساکت‌اند». روح مدرنیته کاری می‌کند که ذهن‌ها متوجه اموری شود غیر از اموری که عقل قدسیِ حکیمان الهی متذکر آن امور هستند و لذا است که آن فرهنگ عالمان قدسی را مجبور به سکوت می‌کند. ولی شهید مطهری با روحیه‌ی انقلابی خود منفعل آن فضا نشد و سعی کرد ماوراء روح حاکم بر مدرنیته سخن بگوید و آن فضا را تسخیر کند و این به جهت آن بود که مرحوم شهید مطهری از یک طرف به خوبی از عمق اسلام آگاهی داشت، به طوری که حضرت امام در وصف ایشان فرمودند: «مردی که در اسلام‌شناسی و فنون مختلفه‌ی اسلام و قرآن کم نظیر بود» و از طرف دیگر با حضور در دانشگاه می‌فهمید دنیای کفر چه ساز و کارها و مبناهایی دارد، به همین جهت باید گفت: شهید مطهری «دین‌شناسِ کفر شناس» بود. بنده بهتر از این تعبیر تعبیری ندارم که بتوانم شهید مطهری را به کمک آن توصیف کنم و این تعبیر را از سخنان آقای دکتر رضا داوری گرفته‌ام.

اقناع عقل و پرورش دل

شهید مطهری را باید در بینش و در روش جزء علمایی دانست که انصافاً کم نظیرند و نقش تاریخی ایشان را باید در همین دو نکته‌ی «دین‌شناس» و «کفرشناس» جستجو کرد و تبیین نمود. مطهری در بینش، به عنوان اسلام‌شناسی جامع در فقه و کلام و فلسفه و عرفان و تاریخ بود و در روش، به عنوان دانشمندی که با اعتقاد به آزاداندیشی، نهایت انصاف را نسبت به رقیبِ فکری خود رعایت می‌کرد.

هیچ‌کس هیچ شکی ندارد که شهید مطهری در فقه مجتهد مسلّم بود آن‌هم با برجستگی خاصی که از مکتب فقهی آیت‌الله بروجردی کسب کرده بود و در همین راستا به طلاب عزیز توصیه می‌کنم برای ورود به موضوعات دینی، سعی بفرمایند اجتهاد در فقه را مدّ نظر داشته باشند. شهید مطهری نشان داد که اگر کسی خواست در بقیه‌ی موضوعاتِ دین خوب سخن بگوید باید در فقه نیز مجتهد باشد تا نه‌تنها روش ورود و خروج در موضوعات دین را درست بشناسد حتی در مسیر ارائه‌ی دین، جایگاه حلال و حرام الهی را بفهمد وگرنه ممکن است ناخواسته جامعه را به یک نوع اباحه‌گری سوق دهد.

تاریخ گذشته‌ نشان داده است که تنها آن عده از روشنفکران توانسته‌اند به جامعه کمک کنند که مقید به احکام فقه بوده‌اند و از آن مهم‌تر برای فقه جایگاه ارزشمندی را پذیرفته‌اند. در همین راستا مقایسه کنید مبارزانی را که قبل از انقلاب با آقای بازرگان ارتباط داشتند با مبارزانی که با آقای مطهری مأنوس بودند، مجاهدین خلق شاگردان فکری آقای بازرگان بودند که در نهایت کارشان به نفاق کشیده شد ولی آن‌هایی که با شهید مطهری مأنوس بودند اکثراً به عنوان نیروهای انقلاب پس از پیروزی در کنار انقلاب ماندند و همچون سربازی فداکار بدون نام و نشان خدمت کردند.

جدا از شخصیت عرفانی و اخلاقی و رقّت قلب و لطافت روح و شب‌زنده‌داری که از خصوصیات شخصی شهید مطهری بود، او در کنار تفکر فقهی، به عنوان اسلام‌شناسِ جامع، یک متکلم بود و برای اثبات حقانیت تشیع به روش استدلالی مجهز به علم کلام شد و این را شما در سراسر آثار ایشان ملاحظه می‌فرمائید. ایشان در فلسفه دل‌بسته‌ی حکمت صدرایی بودند و به برتری و غنای فلسفه‌ی اسلامی نسبت به فلسفه‌های غرب اعتقاد کامل داشتند.

می‌دانید که روش فلسفه اقناعی است و در آن سعی می‌شود با رجوع‌دادن انسان به بدیهیات، انسان متوجه حقایقی شود که مدّ نظر باید باشد و فلسفه‌ی اسلامی انصافاً در این امر بسیار خوب عمل می‌کند در حدّی که بحمدالله در شیعه، فلسفه و کلام بسیار به هم نزدیک شده است. زیرا از یک طرف علم کلام سعی دارد با تأکید بر آموزه‌های دین به روش استدلالی، ما را متوجه احکامی بکند که در فطرت انسان‌ها تعبیه شده و از طرف دیگر فلسفه‌ی اسلامی سعی دارد انسان را از طریق رجوع به بدیهیات به همان حقایقی برساند که در فطرت انسان هست. علم کلام مبتنی بر آموزه‌هایی است که طرف مقابلِ شما به عنوان یک دین‌دار قبول دارد و شما مطابق همان قرآن و روایت که او قبول دارد مثلاً امامت علی علیه السلام را اثبات می‌کنید ولی گاهی شرایط طوری است که باید بتوانیم برون‌دینی بحث کنیم، در اینجاست که نمی‌توان طرفِ مقابل را به آیات قرآن ارجاع داد، و باید به روش فلسفی و ارجاع به بدیهیات سخنِ خود را اثبات ‌نمائیم. بنده بیشتر از جهت موضوع، کلامی و از جهت روش، فلسفی بحث می‌کنم و این نشان می‌دهد فلسفه‌ی اسلامی تا آن‌جا رشد کرده که می‌تواند آموزه‌های دینی را تبیین و اثبات کند. ولی وقتی که می‌خواهید فلسفه‌ی کانت را نقد کنید نمی‌توانید کلامی بحث کنید، چون در آن‌جا کسی مقدمات شما را که مبتنی بر آموزه‌های دینی است قبول ندارد.

شهید مطهری علاوه بر فقه و کلام و فلسفه، به عرفان نظری از دیدگاه اسلام نیز آگاهی بسیار خوبی داشتند و موضوع وَحدت وجود را به‌خوبی تبیین می‌کردند[[2]](#footnote-2) تا دینی را معرفی کند که در کنار روح استدلالی، از گوهرهای معانی معنوی خالی نگردد به همین جهت ملاحظه می‌کنید آثار شهید مطهری هم عقل را اقناع می‌کند و هم دل را می‌پروراند و این در صحبت‌ها و آثار صوتی که از ایشان مانده، بیشتر از آثار نوشتاری ایشان، محسوس است. آه‌ها و ناله‌ها و گریه‌های ایشان هم جزء شهید مطهری است.

مطهری و دفاع از سرمایه‌های دینی و ملّی

مرحوم شهید مطهری در کفر‌شناسی انصافاً از نادر شخصیت‌های تاریخ معاصر هستند. افکار انحرافی و اشخاصی را که به آن افکار دامن می‌زنند به‌خوبی می‌شناسند و به بهترین شکلِ ممکن با آن‌ها برخورد می‌کنند تا فضای علمی به خصومت‌های حزبی تبدیل نشود. خدمات متقابل اسلام و ایران را می‌نویسند تا معلوم شود علما و دانشمندان ایرانی چگونه با اسلام تعامل داشته‌اند و فضایی که در نظام شاهنشاهی ساخته شده بود تا چنین القاء کنند که اسلام از خود چیزی نداشته و دانشمندان ایرانی نقش اصلی را داشته‌اند را خنثی کنند و معلوم شود یک نوع تعامل بین اسلام به عنوان مکتب وَحی الهی و دانشمندان ایرانی به عنوان کسانی که به خوبی در کتاب وَحی تدبر کرده‌اند، وجود داشته است.

کفرشناسی شهید مطهری ظرائفی دارد که باید از آن غافل نشد. اگر شما از یک طرف میزا ملکم خان را - به‌عنوان پدر روشنفکران ایرانی- نشناسید و از طرف دیگر از ادبیات و فلسفه‌ی غرب آگاهی کامل نداشته باشید نمی‌توانید جامعه را از فتنه‌هایی که روشنفکران غرب‌زده در بین تحصیل کرده‌های ما ایجاد می‌کردند و می‌کنند، عبور دهید. بنده برای خودم سؤال بود چطور یک روحانی تحصیل‌کرده در حوزه‌ی علمیه این‌قدر خوب بر ادبیات فارسی مسلط است؟ تا آنجایی که می‌فرمایند: والله 90٪ از ادبیات فارسی اسلام است، تا این که در کتاب «تماشاگه راز» متوجه این امر شدم. مرحوم شهید مطهری اگر بخواهد در مقابل احمد شاملو که سعی دارد مرحوم حافظ را یک مرد لاابالی و شرابخوار نشان دهد، از حافظ دفاع کند باید به عمق ادبیات ما آگاهی کامل داشته باشد وگرنه باید میدان را به دشمن بسپارد و اجازه دهد بهترین سرمایه‌های دینی و ملّیِ ما توسط روشنفکران غرب‌زده به تاراج روند. ما در بسیاری از اوقات از این‌که کفر با چهره‌های بسیار دقیقی خود را می‌نمایاند غافلیم و تنها عالمان بیدار متوجه آن می‌شوند. اگر ما متوجه چهره‌های گوناگون کفر باشیم و بدانیم از کدام شکاف رخنه می‌کنند دفاع ما در مقابل کفر انفعالی نخواهد بود و مطهری این‌گونه بود و راز آرامش و تعادل و آزاداندیشی شهید مطهری در این نکته نهفته است.[[3]](#footnote-3)

شهید مطهری«رحمة‌الله‌علیه» در این رابطه می‌فرماید:

«تحصيل رسمی علوم عقلی را از سال 23 شمسی آغاز كردم. اين ميل را هميشه‏ در خود احساس می‏كردم كه با منطق و انديشه ماديين از نزديك آشنا گردم و آراء و عقايد آن‌ها را در كتب خودشان بخوانم. دقيقا يادم نيست، شايد در سال 25 بود كه با برخی كتب ماديين كه از طرف حزب توده‌ی ايران به‏ زبان فارسی منتشر می‏شد و يا به زبان عربی در مصر - مثلا - منتشر شده بود آشنا شدم. كتاب‌های دكتر تقی ارانی را هرچه می‏يافتم به دقت می‏خواندم و چون در آن وقت به علت آشنانبودن با اصطلاحات فلسفی جديد فهم مطالب‏ آن‌ها بر من دشوار بود، مكرر می‏خواندم و يادداشت برمی‏داشتم و به كتب‏ مختلف مراجعه می‌كردم .بعضی از كتاب‌های ارانی را آنقدر مكرر خوانده بودم كه جمله‏ها در ذهنم نقش بسته بود. در سال 29 يا 30 بود كه كتاب اصول مقدماتی فلسفه‌ی‏ ژرژ پوليتسر استاد دانشكده كارگری پاريس به دستم رسيد. برای اين‌كه‏ مطالب كتاب در حافظه‏ام بماند، همه‌ی مطالب را خلاصه كردم و نوشتم. هم‏‌اكنون يادداشت‌ها و خلاصه‏هايی را كه از آن كتاب و كتاب ماترياليسم‏ ديالكتيك ارانی برداشته‏ام، دارم. در سال 29 در محضر درس حضرت استاد، علامه‌ی كبير آقای طباطبايی«روحی‏‌فداه» كه چند سالی بود به قم آمده بودند و چندان شناخته نبودند، شركت‏ كردم و فلسفه‌ی بوعلی را از معظم له آموختم و در يك حوزه درس خصوصی كه‏ ايشان برای بررسی فلسفه‌ی مادی تشكيل داده بودند نيز حضور يافتم. كتاب‏ اصول فلسفه و روش رئاليسم - كه در بيست ساله‌ی اخير نقش تعيين‌كننده‏ای‏ در ارائه‌ی بی‌پايگی فلسفه‌ی مادی برای ايرانيان داشته است - در آن مجمع پر بركت پايه‌گذاری شد برای من كه با شور و شوق و علاقه‌ی زائدالوصفی فلسفه‌ی الهی و فلسفه‌ی مادی‏ را تعقيب و مطالعه و بررسی می‏كردم، در همان سال‌ها كه هنوز در قم بودم‏ مسلم و قطعی شد كه فلسفه‌ی مادی واقعا فلسفه نيست و هر فردی كه عميقا فلسفه‌ی الهی را درك كند و بفهمد، تمام تفكرات و انديشه‏های مادی را نقش‏ بر آب می‏بيند و تا امروز كه بيست و شش سال از آن تاريخ می‏گذرد و در همه‌ی اين مدت از مطالعه‌ی اين دو فلسفه فارغ نبوده‏ام، روز به روز آن‏ عقيده‏ام تأييد شده كه فلسفه‌ی مادی فلسفه‌ی كسی است كه فلسفه نمی‌داند. از همان اوايل كه به مطالعه‌ی اين دو فلسفه پرداختم، سعی‏ام اين بود كه‏ وجوه اختلاف اين دو فلسفه را دقيقا و عميقا درك كنم. می‏خواستم بدانم‏ راه اين دو فلسفه در كجا از هم جدا می‏شود و نقطه‌ی اصلی اختلاف نظر كجاست»‏؟

ملاحظه می‌فرمایید که شهید مطهری به عنوان کفرشناسی دقیق وقتی کفر، خود را در زیر چهره‌ی مکتب مارکسیسم پنهان کرده، نشان داد که چقدر هوشیارانه از آنچه در زمانه می‌گذرد آگاه است.

زمانی بود که هرکسی می‌خواست در مجامع دانشگاهی سخن جالب توجه داشته باشد اگر واژه‌های مارکسیسمی را به کار نمی‌برد و سخنان دین را در ذیل مارکسیسم مطرح نمی‌کردند نه تحویلش می‌گرفتند و نه به سخنش توجه‌ می‌کردند. اگر می‌خواستی از جهاد فی سبیل الله هم سخن بگوئی باید با ادبیات مارکسیسمی سخن می‌گفتی و تنها در مقابل خود، جریان امپریالیسم، به معنای دنیای سرمایه‌داری را قرار می‌دادی، بدون هیچ تعرضی به شوروی سابق. اگر می‌خواستی از علم به غیب که در قرآن مطرح است سخن بگوئی باید آن را به معنی حرکت‌های زیر زمینی خلق در مقابل امپریالیسم معنا می‌کردی، تمام واژه‌های دینی به این شکل در ذیل مارکسیسم قرار گرفته بود. ایمان در آن فضا یعنی اطمینان به پیروزی خلق‌ها بر استکبار جهانی. در آن فضا هر جوانی که می‌خواست کوچک‌ترین حرکتی برای نجات کشورش انجام دهد توسط فرهنگ مارکسیستی ربوده می‌شد و مطهری«رحمة‌الله‌علیه» ناظر و شاهد چنین فضایی بود و کار را شروع کرد تا این فضا را تغییر دهد و شروع به نوشتن کرد تا از یک طرف در چنین فضایی اسلام را مطرح کند و از طرف دیگر مارکسیسم را از میدان به‌در نماید و از آنجایی که مارکسیسم از نظر تئوری هنوز در ذهن‌ها زنده است آثار شهید مطهری از این جهت نیز هنوز ارزش خود را حفظ کرده، زیرا نگاه لیبرالیستیِ غرب آن‌طور نیست که بتواند تحلیل‌های تاریخی - سیاسی مارکسیسم از پدیده‌ها را از میدان به در کند.

کفرشناسی مرحوم شهید مطهری تا آن اندازه دقیق بود که بهتر از بسیاری از مارکسیست‌ها نظرات مارکس و اِنْگلز و ژرژ پلیتزر را فهمیده بود و آن‌ها را شرح و بسط می‌داد به‌طوری که رهبر مارکسیست‌های دانشگاه اصفهان در سال 1352 به بنده گفت ما بعضی مواقع برای این که حرف‌های مارکس را خوب بفهمیم از کتاب‌های شهید مطهری استفاده می‌کنیم. اگر به کتاب شرح مبسوط منظومه که در منزل شهید مطهری بحث شده، دقت کرده باشید در یکی از پاورقی‌هایش هست که شهید مطهری«رحمة‌الله‌علیه» در حین این که بحث هگل را به میان می‌آورند و نظرات او را شرح می‌دهند در همان جلسه آقای حمید عنایت سؤال می‌کنند این‌ها را از کجا می‌گوئید؟ می‌فرمایند از کتابی که شما در رابطه با فلسفه‌ی هگل ترجمه کرده‌اید. آقای حمید عنایت می‌فرمایند: من یادم نمی‌آید. آقای مطهری به آقای دکتر حداد عادل می‌فرمایند: از قفسه کتاب، کتاب دکتر عنایت را بیاورید و معلوم می‌شود دقت آقای مطهری از مترجم همان کتاب در فهم کتاب بیشتر بوده است.

هنر شهید مطهری آن است که وقتی می‌خواهد چیزی را نقد کند به‌خوبی آن را می‌شناسد تا معلوم نماید از سر احساسات انتقاد نمی‌کند و از این طریق می‌تواند ثابت کند اسلام عالی‌ترین و نورانی‌ترین و عاقلانه‌ترین و وسیع‌ترین و جامع‌ترین حقیقت هستی است. بعضی مواقع چون اندیشه‌ی طرف مقابل را درست نمی‌شناسیم، با چیزهایی مقابله می‌کنیم که نباید مقابله کرد و شهید مطهری از این نقیصه مبرا است. وقتی با اندیشه‌ی کانت روبرو می‌شود و آن را تبیین می‌کند، در ابتدا انسان تصور می‌کند گویا مرحوم مطهری کانتی است و پس از بررسی کامل، اشکال خود را مطرح می‌نماید و مخاطب خود را متوجه می‌کند که يک شکّاکيّت پنهاني در انديشه‌ي کانت نهفته است. می‌فرمایند: «کانت در عيني که هرگز نمي‌خواهد شکاک خوانده شود ولي مسلک وي يک شکلِ جديد از شکّاکيّت است.»[[4]](#footnote-4)

**کفر در پوشش لیبرالیسم**

مرحوم شهید مطهری نه‌تنها در زمان خود متوجه شد تفکر مارکسیسم در تحلیل تاریخ، یک تفکر الحادی است و در مقابل آن مباحث «فلسفه‌ی تاریخ» را مطرح کرد - که تا امروز هم حرف‌های گفتنی بسیاری در آن نهفته است- در مقابل کفری که در باطن لیبرالیسم نهفته است نیز از خود حساسیت خوبی نشان داد تا به اسم آزادی، بی‌بند و باری به میدان نیاید.

شاید بتوان گفت خون دلی که شهید مطهری در این قسمت خورد در تقابل با مارکسیسم نخورد. درست است که مرحوم مطهری زحمت زیادی در مقابله با مارکسیسم کشید تا امروز آن فکر بر افکار جامعه‌ی ما حاکم نباشد و با آن رگه‌ی نوری که آن عالم بزرگ نمایان ساخت همواره ضعیف تفکر الحادی نمایان شد، ولی در مقابله با لیبرالیسم از آن‌جایی که لیبرالیسم چیزی نیست که به این راحتی‌ها میدان را خالی کند، ظرائف بیشتری از خود نشان داد زیرا به اسم آزادی همه‌ی فضائل انسانی را نشانه می‌رود و مخالفان خود را متهم به دیکتاتوری می‌کند. غرب با طرح لیبرالیسم، آزادی را مطلق کرد و فهماندن آثار سوء این نوع برداشت از آزادی کار بزرگی است، تا نه گرفتار استبداد شویم و نه فضیلت و حقیقت و عدالت در پای آزادی قربانی شود.

آزادی در اندیشه‌ی شهید مطهری

در انديشه‌ی آيت‌الله مطهري، آزادي بزرگ‌ترين و عالي‌ترين ارزش‌هاي انساني و مافوق ارزش‌هاي مادي است. انسان‌هايي كه بويي از انسانيت برده‌اند حاضرند با شكم گرسنه و تن برهنه در سخت‌ترين شرايط زندگي كنند ولي در اسارت ديگران و محكوم يكديگر نباشند.[[5]](#footnote-5) می‌فرماید: «آنچه ساير جانداران با نيروي غيرقابل سرپيچيِ غريزه انجام مي‌دهند انسان در محيط آزادِ عقل و قوانين قراردادي، انجام مي‌دهد.»[[6]](#footnote-6) معتقد است «از ديدگاه اسلام آزادي و دموكراسي بر اساس آن‌چه که تكامل انسان ايجاب مي‌كند حق انسان بما هُوَ انسان است. حقِ ناشي از استعدادهای انسانیِ انسان است، نه حقّ ناشی از ميل افراد و تمايل افراد. دموكراسي در اسلام يعني انسانيتِ رهاشده و دموکراسی در غرب یعنی حيوانات رهاشده»[[7]](#footnote-7) با این برداشت از آزادی در اسلام می‌فرماید: «روح آزادي‌خواهي و حريّت در تمام دستورات اسلامي به چشم مي‌خورد».

ملاحظه می‌فرمایید که «آزادي» در انديشه‌ی شهید مطهري«رحمة‌الله‌علیه» به جهت آگاهی‌هایی که از دین دارد، به خودي خود داراي تقدس و ارزش نيست،‌ بلكه از آن جهت ارزشمند و متعالي است كه در فقدان آن انسان نيز همچون ساير موجودات از قدرت انتخاب برخوردار نبوده و در نتيجه تجلي و ظهور استعداد‌ها در انسان معنا و مفهومي نخواهد يافت. آزادي از آن رو قابل تقدير است كه انسان مي‌تواند به آن وسيله به حركت درآيد و در مسير زندگيِ خود دست به انتخاب بزند و جهت زندگي خويش را برگزيند و در راستای دو طرفه‌بودن آزادی می‌فرماید: «با آزادي است كه ممكن است انسان به عالي‌ترين كمالات و مقامات برسد و ممكن است به اسفل السافلين سقوط كند.»[[8]](#footnote-8) زیرا آزادی در گفتن، بدون دقت در چه گفتن، آن آزادی نیست که مورد نظر حکیمان الهی است، زیرا ممکن است عده‌ای به نام آزادیِ بیان به دنبال مشتری پیداکردن و یا موجب توهین به مقدسات سایرین باشند. چیزی که مهم‌تر از بیان است، آن اخلاق و کمال انسانی است زیرا بیان وسیله است و نه هدف، پس باید در ارائه‌ی آن حدودی در میان باشد که اهداف اصلی آسیب نبیند.

در نگاه شهید مطهري آزاديِ اجتماعي مقدس است، همچنانكه دنياي امروز آن را مقدس مي‌شمارد اما آنچه بيش از آزادي اجتماعي ارزش دارد آزادي معنوي است. مرحوم شهید مطهري در اين‌باره معتقد است كه:

«پيغمبران آمده‌اند تا علاوه بر آزادي اجتماعي به بشر آزادي معنوي بدهند و آزادي معنوي است كه بيشتر از هر چيزِ ديگر ارزش دارد. تنها آزادي اجتماعي مقدس نيست، بلكه آزادي معنوي هم مقدس است و آزادي اجتماعي بدون آزادي معنوي ميسّر و عملي نيست و اين است درد امروز جامعه‌ی بشري كه بشر امروز مي‌خواهد آزادي اجتماعي را تأمين كند ولي به دنبال آزادي معنوي نمي‌رود يعني نمي‌تواند، قدرتش را ندارد، چون آزادي معنوي را جز از طريق نبوت،‌ انبياء دين، ايمان و كتاب‌هاي آسماني نمي‌توان تأمين كرد».[[9]](#footnote-9) شهید مطهری انسانی را در آزادی کامل می‌داند كه همان‌طور كه از نظر اجتماعي آزادمرد است و زير بار ذلت نمي‌رود، وجدان و عقل خودش را نیز آزاد نگه داشته باشد. می‌فرماید: «اين آزادي همان است كه در زبان دين «تزكيه‌ی نفس» و «تقوا» گفته مي‌شود.»[[10]](#footnote-10) و معتقد است: «بزرگ‌ترين خسران عصر ما اين است كه همواره مي‌گويند آزادي، اما جز از آزادي اجتماعي سخن نمي‌گويند، از آزادي معنوي، ديگر حرفي نمي‌زنند و به همين دليل به آزادي اجتماعي هم نمي‌رسند.»[[11]](#footnote-11)

آزادی عقیده یا آزادی فکر

ملاحظه کنید چگونه باید در دو جبهه تلاش کرد تا نه آزادی به معنای لیبرالیستی آن بر روابط جامعه حاکم شود و نه به آزادی پشت شود و امکان رشد استعدادها از افراد گرفته شود و از این جهت باید گفت شهید مطهری یکی از قهرمانان مسلم در این دو جبهه بوده و به همین جهت اصرار دارد؛ «اگـر در جـامـعـه‌ی ما، محیط آزادِ برخورد آراء و عقاید به‌وجود بـیـایـد، به طوری‌که صاحبان افکارِ مختلف حرف‌هایشان را بتوانند مـطـرح کـنـند و ما هم در مقابل، آراء و نظریات خودمان را مطرح کـنـیـم، تنها در چنین زمینه‌ی سالمی خواهد بود که اسلام هرچه بیش‌تـر رشد می کند و به اعتقاد من تنها طریق درستِ برخوردِ با افکار مـخـالـف، همین است و إلاّ اگر ما جلو فکر را بگیریم، اسلام و جمهوری اسلامی را شکست داده‌ایم.[[12]](#footnote-12) می‌گوید: «فـرق اسـت مـیان «آزادی فکر» و میان «آزادی عقیده»، فکر منطق است، انـسـان قوه‌ای دارد به نام قوه‌ی تفکر که در مسائل می‌تواند حـسـاب بـکند و انتخاب بکند. براساس تفکر و منطق و استدلال، ولی عـقیده به معنی بستگی و گره خوردگی است. ای بسا، عقیده‌هایی که هـیـچ مـبـنـای فکری ندارد، صرفا مبنایش تقلید است، تبعیت است، عـادت است، حتی مزاحم آزادی بشر است. آنچه که از نظر آزادی بحث می‌کنیم که باید بشر در آن آزاد باشد، فکرکردن است».[[13]](#footnote-13)

امروزه، شماری آزادی عقیده را به عنوان حقی از حقوق بشر شناخته‌انـد و مـی‌گـویـند: این حقی است طبیعی و فطری که هرکس اختیار دارد و آزاد اسـت هـر عـقـیده‌ای که می‌خواهد برگزیند و می‌گویند: اگر کسی بـخـواهـد با صاحب‌عقیده‌ای، به خاطر عقیده‌اش درافتد و مزاحم او گـردد، با حقی که آفرینش و طبیعت به بشر داده مبارزه کرده و این ستم به بشریت است. اسـتاد مطهری، چنین حقی را برای انسان نمی‌پذیرد و بر این باور است کـه حـقِّ طـبـیـعـی و فطریِ بشر این نیست که هر عقیده‌ای را بـرگـزیـند؛ زیرا بسیاری از عقیده‌ها و باورها سـتـم بـه بـشریت است، مانند بت‌پرستی. لیبرال‌ها می‌گویند: انسان از آن جـهـت کـه انـسان است محترم است. پس اراده و گزینش او هم محترم اسـت. چـون انـسـان با اراده‌ی خود عقیده‌ای را برگزیده، کسی حق برخورد با او را ندارد. استاد شهید در پاسخ می نویسد: از نـظـر اسـلام این حرف درست نیست. اسلام می گوید: «انسان محترم اسـت, ولـی آیـا لازمـه‌ی احترام انسان این است که انتخاب او مـحـترم باشد؟ یا لازمه‌ی احترام انسان این است که استعدادها و کمالات انسانی محترم باشد یعنی انسانیت محترم باشد؟»[[14]](#footnote-14)

بنابراین؛ اگر عقیده‌ای برخلاف عقل و منطق و شرافت انسانی انسان بـاشـد، احـتـرام نـدارد. آن عـقـیده‌ای محترم است که بر مبنای انـدیشه و خرد ورزی باشد. انسان در مسیر انسانیتِ خویش آزاد است، نـه در هرچه بخواهد و اراده کند، گرچه بر ضد انسانیت او باشد. آزادی انـسـان، آزادی خواست انسان نیست. بدین معنی که هرچه انسان بخواهد در آن آزاد باشد. ایـن‌کـه گفته اند: انسان در انتخاب عقیده آزاد است، سخن درستی نـیـست، بسا انسان عقیده‌ای را بر می‌گزیند و بر آن پای‌بند می‌شود که ضد انسان و ضد خرد اوست.[[15]](#footnote-15)

انسانی که صرفاً به آزادی عقیده تأکید کند، آزادی خردورزی را از خود می‌گیرد و برای این کار در جـهـت اراده‌ی خـویش، دچار مشکل می‌گردد و گرفتار تقلید و سوء رفـتار می‌شود. استاد شهید، به نقد ماده‌ی نوزدهم اعلامیه‌ی حقوق بشر می پردازند که می‌گوید: «هـرکـسی حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور، شامل آن است کـه از داشتن عقائد خود بیم و اضطرابی نداشته باشد. در کسب اطلاعات و افـکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسائل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد». شهید مطهری در انتقاد به این ماده می‌فرماید:

«تـفـکر و اندیشه در اسلام، جایگاه والا و ارجمندی دارد و در ردیف کـارهـای واجـب و عـبادی قرار دارد. در این مکتب، آزادیِ تفکر و اندیشه، چیز پذیرفته‌شده‌ای است. امـا عـقـیـده چگونه است؟ اعتقاد و عقیده از ماده‌ی عقد و انعقاد اسـت؛ یعنی بستن و بسته‌شدن و به منزله‌ی گره است. دل‌بستن انسان به چیزی دوگونه است:

1- مـمکن است مبنای اعتقاد و دل‌بستن انسان، تفکر باشد. در این صورت عقیده‌ی وی بر مبنای تفکر است و محترم.

2- گـاهـی ایـن اعـتـقاد، کار دل است و کار احساس نه کار عقل و انـدیشه. مبنای آن تقلید از پدر و مادر، یا اثرپذیری از محیط و حـتی علاقه‌ها و کشش‌های شخصی و یا منافع فردی و اجتماعی است. در ایـن صورت، عقاید وی دلبستگی است، نه تفکر و بیشتر عقاید مردم ایـن‌گونه است و این دلبستگی‌هاست که در انسان تعصب، جمود، خمود و سـکـون پـدیـد مـی‌آورد و پـای فکر را می‌گیرد و از تلاشِ آزاد تـفـکـر، انسان را باز می‌دارد و چشم بصیرت را کور و گوش بصیرت جوی انسان را کر می‌کند.[[16]](#footnote-16)

ملاحظه کنید چگونه انسان باید در این میدان عمل کند که نه آزادی در عرض اسلام در آید و نه اسلام ضد آزادی قلمداد شود. روشن‌کردن این نکته که هم آزادی حق همه‌ی انسان‌ها است و هم آزادی مقید است به معنایی خاص، کاری بود که شهید مطهری نمایان نمود تا نه لیبرالیسم به اسم آزادی، کفر خود را بر دین حاکم کند و نه جمود و دیکتاتوری حاکم باشد.

بسیاری از سخنرانی‌های شهید مطهری که بعداً به صورت کتاب در آمده در جامعه‌ی اسلامی مهندسین گفته شده که آقای مهندس بازرگان و همفکران ایشان دعوت کننده بوده‌اند و شهید مطهری باید افکار آن‌ها را که شدیداً حسّی بوده متوجه معارف الهی کند، که نمونه‌‌اش کتاب معاد شهید مطهری است. این کتاب جواب شبهات فکری آقای بازرگان و همفکران ایشان است در غیر مجردبودن روح انسان و لازم است در موقع مطالعه‌ی این کتاب فضایی که آن شهید بزرگوار در آن فضا بحث کرده‌اند در نظر گرفته شود که مخاطبین از یک طرف اصالت را به لیبرالیسم می‌دادند و از طرف دیگر در عین خداپرست‌بودن چیزی ماوراء آن‌چه علم تجربی می‌شناخت برایشان باورکردنی نبود.

شهید مطهری در مقابل فرهنگ لیبرالیسم با شاخصه‌هایی که عرض کردم، عالی‌ترین شکل برخورد را داشتند و از آن‌جایی‌ که پرونده‌ی تفکر لیبرالیسم بسته نشده آن نوع کتاب‌هایی که شهید مطهری در مقابل لیبرالیسم دارند نباید به حاشیه رود.

مطهری و تقابل با دینداری‌های مادی

علاوه بر موضوع لیبرالیسم، شهید مطهری به عنوان یک عالم دین‌شناس می‌تواند کفر را در پوشش دینداریِ سودانگارانه نیز بشناسد تا دامن اسلام را از این نوع دینداری نیز مبرا کند.

حقیقت دین طوری است که عبودیت را در انسان رشد می‌دهد تا انسان در سایه‌ی عبودیت الهی به مقام قرب برسد و در راستای این عبودیت، شریعت الهی وظایفی مثل عبادات فردی و وظایف اجتماعی را به عهده‌ی دین‌داران گذارده است، ولی عده‌ای با این تصور پیدا شدند که دین را صرفاً ابزاری برای زندگی دنیایی قلمداد کردند، مثلاً گفتند دین می‌خواهیم برای آن که ابرقدرت جهانی را سرکوب کنیم و یا دین می‌خواهیم تا بتوانیم بر شاه پیروز بشویم و اگر از دین به این نتایج نرسیدیم دین را رها می‌کنیم و به وسیله‌ی دیگری متوسل می‌شویم. عنایت داشته باشید تصور سودانگارانه‌ی مادی از دین داشتن به‌کلی دین را از جایگاه اصلی خود خارج می‌کند، در حالی‌که در منظر یک مسلمان واقعی آن‌چه هدف اصلی دینداری است رسیدن به رضایت الهی است، هرچند در کنار دینداری، امورات دنیایی جامعه‌ی دینی به بهترین نحو برطرف می‌شود. به ما فرموده‌اند: روزه بگیرید «لَعَلَّکُم تتّقون» امید است به تقوی برسید، هرچند در کنار رسیدن به تقوی بدن شما نیز سالم می‌شود و با توجه به این امر رسول خدا ( صلٍی الله علیه و آله) می‌فرمایند: «صُومُوا تَصِحُّوا»[[17]](#footnote-17) روزه بگیرید تا سالم شوید. در حالی‌که اگر تنها به قصد سلامت بدن روزه بگیرید، روزه‌تان باطل است چون با نیت قربةً إلی الله روزه نگرفته‌اید. درست است که می‌شود برای خدا روزه گرفت و سلامتی هم به‌دست آورد ولی اگر هدف شما از روزه فقط سود دنیایی شد عملاً برای خدا روزه نگرفته‌اید. اینقدر این مسئله ظریف است که یک مرتبه ممکن است دینداری انسان از جایگاه اصلی خود خارج شود و ما متوجه نباشیم. حاکمیتِ بعد از رسول خدا ( صلٍی الله علیه و آله) با غفلت از غدیر، گرفتار همین نگاه شد و علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» در کتاب معنویت تشیع متذکر چنین نگاهی می‌شوند و آفات آن را گوشزد می‌کنند. این فکر در بعضی از افرادِ به ظاهر مؤمن پیش می‌آید به طوری‌که برای اسلام به خودی خود ارزش و اصالت قائل نیستند بلکه در دین‌داری خود نظر به منافعی دارند که دنیایشان را آباد کنند و به همین جهت هر قسمت از اسلام را که به درد دنیایشان نخورد حذف می‌کنند، و شهید مطهری چون دین را این طوری تفسیر نمی‌کرد که این افراد به دنبال آن بودند مورد خشم گروه فرقان قرار گرفت و به اتهام یک آخوند سنتی او را به قتل رساندند و به همین جهت باید گفت حساس‌ترین بُعد شخصیت مطهری که بیش از همه جلو دشمن اسلام را سدّ می‌کرد همین بُعد از شخصیت او بوده و هست. در اینجا جنگ دو اسلام به میان می‌آید، اسلامی که در حدّ بر آوردن نیازهای دنیایی مطرح است، با اسلامی که نظر به معنویت دارد و دنیا را نیز وسیله‌ی تعالی ابعاد معنوی انسان می‌داند. از این جهت می‌توان گفت: گلوله‌ای که بر سر شهید مطهری فرو آمد از لوله‌ا‌ی خارج شد که اسلام را صرفاً وسیله و ابزاری برای دنیا می‌خواست.

بعضاً خود ما هم حواسمان نیست که چرا رسول خدا ( صلٍی الله علیه و آله) علی علیه السلام را در منظر ما قرار دادند و تأکید فرمودند: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»[[18]](#footnote-18) علی با حق است و حق با علی است، چون علی علیه السلام زندگی زمینی ما را به آسمان معنویت متصل می‌گرداند. در نگاه علی علیه السلام سود دنیایی در کنار روح معنوی، معنای حقیقی خود را پیدا می‌کند، در آن حال چیزی مفید است که حق باشد. در نگاه فرهنگ علوی ابتدا به حق‌بودنِ هرچیزی و هر کاری نظر می‌شود. شما به عنوان شیعیان علی علیه السلام به حق‌بودن شخص حضرت علی علیه السلام نظر دارید و هر شخصی را با ملاک حقانیت علی علیه السلام می‌سنجید. جرج جرداق علی علیه السلام را انسان خوبی می‌داند ولی ما علی علیه السلام را حق می‌دانیم، به همین جهت جرج جرداق با آن‌همه توصیفی که از علی علیه السلام می‌کند شیعه نمی‌شود.

کسی که دغدغه‌ی حق‌بودن امور را ندارد از باطل فراری نیست و گرفتار سودانگاری می‌شود و لذا بهداشت بدن بیشتر از بهداشت روح برایش مطرح می‌شود و حرام و حلالِ امور جایش را به مفید و مضربودن امور می‌دهد. وقتی پای مفیدبودن به میان آمد این انسان است که تشخیص می‌دهد چه چیزی مفید است و چه چیزی مضر و عملاً دین به حاشیه می‌رود.

تحریف‌ها از آن‌جایی شروع می‌شود که عبودیت به حاشیه ‌رود و سود دنیایی به میان ‌آید و دینِ ابزاری برای به‌دست‌آوردن دنیای بیشتر به میدان آید و تا ما دین را یک حقیقت ندانیم و تصور کنیم دین تنها یک مجموعه‌ا‌ی از دستورات اعتباری است، به این مشکل دچار خواهیم بود، غافل از این‌که همه‌ی دستورات دین ریشه در حقیقت دارند.

بنده معتقدم ما در حال حاضر نیاز شدیدی به سخنان و افکار علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» داریم، ایشان در موقعی که در نجف بودند متوجه شدند چگونه فرهنگ مدرنیته تلاش دارد همه‌چیز را زمینی و سکولار کند و ربط تشریع را از تکوین انکار نماید. نتیجه‌‌ی تفکر غربی این می‌شود که تصرف در دین را برای خود مجاز می‌دانیم و عملاً به جای آن که ما در اختیار دین باشیم، دین در اختیار ما قرار می‌گیرد، تا هر طور خواستیم در آن تصرف کنیم و شهید مطهری با اُنس طولانی که با اندیشه‌ی علامه‌ی طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» داشتند به‌خوبی متوجه چنین خطری در جامعه شدند و لذا سعی می‌کنند جامعه را از این مهلکه برهانند، چون می‌دانند اگر دین الهی در حدّ یک موضوعِ اعتباری قلمداد شد هرکس به خود اجازه می‌دهد هرجا صلاح دانست بنابر نیاز زمانه آن را تغییر دهد و حاصل آن فکر می‌شود امثال دکتر سروش و اعتقاد به این‌که یک زمان شخص حضرت محمد ( صلٍی الله علیه و آله) دین را اعتبار کردند و امروز روشنفکران چنین مسئولیتی را به عهده دارند.

ما معتقدیم تمام مواضع سیاسی افراد ریشه در مبانی فکری‌ آن‌ها دارد و اگر این افراد امروز از نظر سیاسی مقابل نظام ولایی می‌ایستند به خاطر این است که در مبانی فکری مشکل دارند و از این جهت باید شهید مطهری را تجلیل کرد که به عنوان یک عالم علوم اسلامی مبانی فکری درستی را به نسل دیروز و امروز و فردا ارائه می‌دهد، شهید مطهری یک شخصیت نیست یک دایرة المعارف از معارف اسلامی است.

برکات روش شهید مطهری

بعد از آن‌که ملاحظه فرمودید چگونه شهید مطهری از جهت بینش، یک دین‌شناسِ کفرشناس است باید متوجه برجستگی شهید مطهری در روش بود که از او مردی بسیار آرام و بردبار و دوراندیش، با سعه‌ی صدری فوق‌العاده ساخته. بنده معتقدم آنچه بیش از همه شهید مطهری را شهید مطهری کرده همین روش ایشان است در رعایت جنبه‌های حق‌جویی افراد و نظر به جنبه‌های انسانی سایر مکاتب و فلسفه‌ها.

اگر شما هم متوجه شدید اکثر جوانانی که فعلاً در مسیرهای انحرافی گرفتار شده‌اند مقصر نیستند و فریب شرایطی را خورده‌اند که فرهنگ مدرنیته فراهم کرده، وقتی با آن‌ها روبه‌رو می‌شوید مثل شهید مطهری با سعه‌ی صدری تمام و از سر دلسوزی با آن‌ها برخورد می‌کنید تا آن‌جایی که ممکن است مثل شهید مطهری متهم شوید که لیبرال هستید و مورد انتقاد قرار گیرید که چرا در مقابل آن‌ها کوتاه می‌آیند، در حالی‌که شهید مطهری روح فاجعه را می‌شناختند و متوجه بودند با پدیده‌ی پیش آمده باید ریشه‌ای برخورد کرد و اگر آدم بداند ریشه‌ی خطر کجا است در مقابل عوامل فرعی عکس‌العمل شدیدی به خرج نمی‌دهد تا ریشه‌ی اصلی مورد غفلت قرار گیرد. ما بعد از انقلاب آن‌قدر که تلاش کردیم با افرادِ منحرف برخورد کنیم تلاش نکردیم با افکار انحرافی برخورد نماییم. شهید مطهری به عنوان کسی که اندیشه‌های انحرافی را می‌شناختند، بیش از آن‌که با صاحبان اندیشه درگیر شوند با اندیشه‌های انحرافی درگیر شدند و دشمنان اسلام از این جهت متوجه نقش شهید مطهری بودند و لذا او را شهید کردند. آن‌ها متوجه بودند تا این مرد در صحنه است افکار انحرافی نمی‌توانند در نظام فکری فرهنگیِ جامعه جا باز کنند. گروه فرقان درست روی شهید مطهری و شهید بهشتی دست گذاشته بودند یعنی دو نفری که افکار انحرافی را به‌خوبی می‌شناختند و در صدد نقد آن‌ها بودند.

از آنجایی که شهید مطهری اهل تفکر بود جنبه‌های حق‌خواهیِ طرف مقابل را نادیده نمی‌گرفت و این به او سعه‌ی صدر فوق‌العاده‌ای داده بود تا جنبه‌ی حق‌خواهیِ افراد را نادیده نگیرد و حتی اگر توانست آن را رشد دهد، چون می‌دانست آنچه در آینده در میدان خواهد ماند حق است.

بنده گاهی از صبر و حوصله‌ی امام صادق علیه السلام حیران می‌شوم که چگونه این مرد الهی در آن فضای تیره و تاریکِ بنی امیه و بنی عباس این قدر به آینده امیدوار‌ بودند، آن‌هم به آینده‌ای بسیار دور. حوصله‌ی امام صادق علیه السلام انسان را حیران می کند که حضرت در زمانه‌ی خود به پایه‌ریزی نظامی می‌اندیشد که باید سال‌های بعد امثال شیخ بهائی‌ها و محقق کرکی‌ها شکل دهند و مقدمه نظام اسلامی ایران توسط امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» شوند و در آن نظام پایه‌های نظام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) شکل بگیرد. با این‌که همه‌ی حق در سینه‌ی آن حضرت است ولی چون می‌دانند زمانه ظرفیت پذیرش آن را ندارد وقتی سَهل بن حسن خراساني اصرار دارد که با ضعفي که در امويان ايجاد شده اقدام به ايجاد حکومت کنند مي‌فرمايند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْت»[[19]](#footnote-19) ما داناترين افراد به وقت هستيم. این فرمایش، حاکي از آن‌ است که مي‌دانند فعلاً وقت اقدام جهت ايجاد حکومت به آن صورتی نیست که اهل‌البیت علیهم السلام می‌خواستند، نيست و با داشتن چنين بصيرتي نه تنها خود و شيعيان خود را از درگيرشدنِ بي‌جا با مسائل نجات دادند، از آن مهم‌تر مشغول کاري شدند که بايد مي‌شدند و به همين سبب نتايج فوق‌العاده‌ای گرفتند. این‌همه حوصله از آن‌جاست که وقتی انسان حق را شناخت همه‌ی تلاشش آن است که حق گم نشود تا جریان باطل به عنوان یک میهمان ناخوانده در دل فرهنگ اسلامی، نتواند ریشه بدواند و شهید مطهری این را به خوبی فهمیده بود. و چون اهل تفکر بود و حق را می‌شناخت اهل سعه‌ی صدر بود و می‌دانست گوهری در انسان‌ها هست که از طریق تفکر از حالت بالقوه به حالت بالفعل در می‌آید ولی این کار با حوصله و سعه‌ی صدر ممکن است و با همین روش با غرب برخورد می‌کرد، زیرا می‌دانست آن فرهنگ طوری افکار جوانان را اشغال کرده که به راحتی نمی‌توانند از آن عبور کنند، حتی با ملاک‌های غربی از غرب دفاع می‌کنند و لذا خیلی با مدارا جلو می‌آمد و شاید همین روش منجر شده تا برای بعضی از دوستانی که روی غرب کار می‌کنند این سؤال پیش آید که چرا شهید مطهری مثل امام عمل نکردند؟ فراموش نفرمائید که اگر مطهری فضای تفکر و پرسش از فرهنگ غرب را ایجاد نکرده بود و دوگانگیِ بین تفکر غربی و تفکر اسلامی را نشان نمی‌داد، دانشجویان ما در آن زمان نمی‌توانستند سخنان امام را بفهمند و امام را به عقب‌ماندگی متهم می‌کردند. شهید مطهری در آن فضا می‌دانست که نباید مستقیماً غرب را بکوبد بلکه باید به نسل تحصیل‌کرده کمک کند تا در مورد غرب فکر کنند، وقتی تفکر به میان آمد زبان حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فهمیده شد.

با توجه به آنچه عرض کردم بنده معتقدم کتاب‌های شهید مطهری به دلیل این که همه جانبه و منطقی و استدلالی است و بر موضوعاتی متمرکز است که مبتنی بر حقایق عالم است، هرگز کهنه نمی‌شود.

همه‌ی شما قبول دارید که توحید عین بقاء است و هر کس به اندازه‌ای که با اَحَد یعنی بقاء، ارتباط دارد در بقاء است و این یک قاعده‌ی کلی است که حضرت علی علیه السلام به این صورت مطرح می‌کنند که: «الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَة»[[20]](#footnote-20) عالمان، تا دنيا برقرار است زنده‏اند، بدن‏هايشان گرچه در زمين پنهان است امّا ياد آنان در دل‏ها هميشه زنده خواهد بود. ممکن است مثال‌هایی که در کتاب‌های شهید مطهری زده شده کهنه شود ولی تفکری که در آن کتاب‌ها مطرح است کهنه‌شدنی نیست، چون تفکرِ موجود در آن کتاب‌ها صورت‌هایی از ارتباط با حق است که به آن شکل ظهور کرده است.

برکات اُنس با آثار شهید مطهری

ما نمی‌خواهیم شهید مطهری را به جای همه‌ی علمای اسلام بگیریم و در همین رابطه مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» ضمن تأکید بر استفاده از کتاب‌های شهید مطهری می‌فرمایند: «ما نمی‌توانیم در شهید مطهری متوقف شویم»[[21]](#footnote-21) در عین حال می‌فرمایند: «و ما در حال حاضر، بديلي براي مجموعه کتاب هاي شهيد مطهري نداريم، اما نيازهاي فکري، روز به روز و نو به نو مي‌شود و جريان ورود به چالش با افکار وارداتي و نقادي علمي و تفکيک صحيح از سقيم آن، از وظايف مهمي است که بايد ادامه پيدا کند. و ما در دهه‌هاي آينده به مطهري‌ها نياز مبرم داريم». آری هرچند که در شهید مطهری متوقف نمی‌شویم ولی بنا به تعبیر مقام معظم رهبری«حفظه‌الله»:

«... فهم و شناخت اسلام نابِ مستنَد، هوشمندی و بصیرتِ وافر در شناسایی جریان‏های منحرف و آلوده، شجاعت و بی‏پروایی در برخورد با جریان‏ها، سه خصوصیتی بودند که به شخصیت چند بُعدی و کم نظیر استاد فرزانه‌ی شهید ما، جنبه‏ای استثنایی می‏بخشیدند، اما بی‏شک آن روح لطیف و حساس و آن دل خاشع و با صفا و آن اندیشه‌ی بزرگ و توانا و آن نستوهی و پی‏گیری در کار و تلاش علمی و فرهنگی و آن تحصیلات عمیق و علمِ وافر و آن آگاهی از جریانات سیاسی و اجتماعی و آن هوشمندی در شناخت مصالح اسلام و مسلمین و آن قوت استدلال و چیره دستی در گفتن و نوشتن و آن گسترش ذهن و همه سونگری در مقولات فکری و فلسفی و بالاخره آن اخلاص و عرفان و معنویت، ابعادی هستند که شخصیت بزرگ و کم نظیر او بدون شناخت آن‏ها شناخته نخواهد بود».[[22]](#footnote-22)

اُنس با آثار شهید مطهری یک نحوه یگانگی در عمیق فکرکردن را به همراه می‌آورد. همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيماً فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُم‏»[[23]](#footnote-23) اگر بردبار نيستى خود را به بردبارى وادار، چه كم است كسى كه خود را همانند مردمى كند و از جمله‌ی آنان نشود. وقتی با اندیشه‌ی مطهری مأنوس شوید ظرائف آن اندیشه به شما منتقل می‌شود و در همین رابطه مقام معظم رهبری می‌فرمایند:

«به ‏نظر من محور اصلي بايد شخصيت فكري و هويت روشنفکري مرحوم مطهري و نقش او در جريان فكري و روشنفكري اسلامي در كشور باشد. بايد تلاش شود اين جريان تداوم پيدا كند و متوقف نشود؛ چون ما هميشه به مطهري نياز داريم. در شخص شهيد مطهري نمي‏شود متوقف شد. برپايه‌ی پيشرفت هاي فكري و نوآوري‏هاي او بايد جامعه و مجموعه‌ی‏ فكري اسلامي ما به نوآوري‏هاي ديگري دست پيدا كند. ما احتياج داريم مطهري‏هايي براي دهه‌ی 80 و 90 داشته باشيم؛ چون نيازهاي فكري روزبه‏روز و نوبه‏نو وجود دارد.»[[24]](#footnote-24)

شهید مطهری، مردِ تفکر و تعقل ناب است، اگر مدتی با اندیشه‌ی او اُنس بگیرید آن‌چه در کتاب‌های اوست را به‌دست می‌آورید و آن عبارت است از تفکر و تعقل و آزاداندیشی و حلم و همه‌جانبه‌نگری. پیامبر ( صلٍی الله علیه و آله) به علی علیه السلام می‌فرمایند: «يَا عَلِيُّ إِذَا تَقَرَّبَ الْعِبَادُ إِلَى خَالِقِهِمْ بِالْبِرِّ فَتَقَرَّبْ إِلَيْهِ بِالْعَقْلِ تَسْبِقْهُم‏»[[25]](#footnote-25) اى على! هرگاه بندگان به وسيله‌ی عمل نيك به پروردگارشان تقرّب مى‏جويند، تو با عقل به خدا تقرّب بجو، در آن صورت از آنان پيشى می‌گيرى. در همین راستا ملاحظه می‌کنید که شیعه تحت تأثیر امام‌ خود اهل تعقل است. به گفته‌ی جناب آقای دکتر ابراهیمی دینانی: «ملتي که فلسفه دارد، دين را بهتر مي‌فهمد و در مقايسه‌ي اجمالي، دينداري ايرانيان و عربستان سعودي ما را به اين نتيجه مي‌رساند، دين ايرانيان از سعودي‌ها - صرف نظر از شيعه و سني‌بودن- آگاهانه‌تر است».[[26]](#footnote-26) در واقع می‌توان گفت: مبنای تفکر فلسفی در اسلام ریشه در تشیّع دارد و امثال شهید مطهری دست‌پرورده‌ی همان توصیه‌ای است که رسول خدا ( صلٍی الله علیه و آله) به علی علیه السلام فرمودند. با این که ابن سینا و فارابی یک‌جا نگفته‌اند ما شیعه‌ایم ولی همه‌ی محققان تاریخ فلسفه‌ی اسلامی معتقداند آن‌ها شیعه‌اند، چون تفکرشان تفکرِ شیعه است.[[27]](#footnote-27) شهید مطهری نماینده‌ی تفکر و تعقل شیعه است و ما نباید از این تفکر ساده بگذریم و به جهت آن‌که با شهید مطهری، تفکر در صحنه می‌ماند آثار او کهنه نمی‌شود زیرا که عقل و تعقل هرگز کهنه نمی‌شود.

دقت در شناخت انحراف

سخت‌گیری‌های شهید مطهری با اندیشه‌های انحرافی بود که سعی داشتند خود را به اسم اسلام مطرح کنند. در همین رابطه رهبر انقلاب می‌فرمایند:

«شهید مطهری با قوت فکری و اندیشه‌ی قوی و صائب خود وارد میدان‏هایی شد که تا آن‏‌وقت هیچ‌کس در زمینه‌ی مسائل اسلامی وارد این میدان‏ها نشده بود؛ افکار وارداتی و ترجمه‏های غربی و شرقی می‏رفت که رایج شود، اما ایشان خود را وارد یک چالش علمی عمیق و وسیع و تمام‌نشدنی کرد.... ایشان هم در جبهه‌ی مقابله با مارکسیست‏ها به یک جهاد بسیار هوشمندانه دست زد و هم در جبهه‌ی مقابله با تفکرات غربی و لیبرالیست‏ها وارد میدان شد. این نقش، بسیار مهم است؛ هم جرأت و اعتماد به نفسِ لازم می‏خواهد، هم قدرت فکری و اجتهاد در زمینه‏های گوناگون را لازم دارد، هم یقین و ایمان قاطع می‏خواهد؛ این مرد بزرگ همه‌ی این‌ها را با هم داشت؛ هم عالم بود، هم بسیار مؤمن بود، هم به ایمان خود یقین داشت و هم اعتماد به نفس داشت؛ این‌ها لازم است.»[[28]](#footnote-28)

شهید مطهری در برابر این جمله که به امام حسین علیه السلام نسبت می‌دادند که حضرت فرموده‌اند: «اِنّ الْحَیاة عَقِیَدةٌ وَ جَهَاد» زندگی عقیده است و جهاد برای آن عقیده. فریاد زدند که این حرف، حرف خطرناکی است، این حرف، حرف مارکسیست‌ها است، ما زندگی را جهاد می‌دانیم اما جهاد در کنار عقیده‌ی حق و نه در کنار هر عقیده‌ای. همین‌طور که فریاد می‌زد بین آزادیِ تفکر و آزادی عقیده باید فرق گذاشت، آن‌چه ارزش دارد آزادی تفکر است در حالی‌که در درون آزادی عقیده می‌توان زشت‌ترین باورها را تحت عنوان آزادی عقیده شایع نمود. آزادی عقیده یعنی مارکسیست آزاد است که هر چرندی بگوید و چون عقیده آزاد است، پس حق است.

مارکسیسم و لیبرالیسم در مقابل اسلام یک حرف داشتند و آن این بود که می‌گفتند: چون انسان محترم است، عقیده‌ی انسان هم محترم است و از آنجایی که ما انسانیم پس عقاید ما انسانی و محترم است و چون باید به حقوق انسان احترام گذاشت باید به عقیده‌ی ما هم احترام گذاشت. پس باید نه‌تنها به بهایی‌ها و مارکسیست‌ها و شیطان‌پرست‌ها احترام گذاشت بلکه باید عقاید آن‌ها را در عرض عقاید مسلمانان و سایر پیروان ادیان دانست. شهيدمطهري در جوّ ليبرال‌زده‌ی آن روز ندا سر داد: «ميدان آزاديِ تفكر، غير از آزادي عقيده است» تا جریان‌های انحرافی نتوانند بگويند هر انساني با هر عقيده‌اي حق دارد به رسميت شناخته شود. چرا كه به نام آزادي عقيده، هر سخن پوچي را بدون هيچ‌گونه پشتوانه‌ی فكري به رسميت مي‌شناختند و از اين طريق حقانيت تشيع منتفي مي‌گشت و در نتیجه ريشه‌ی انقلاب اسلامي را می‌زدند. با این‌همه می‌فرمایند:

«من به جوانان و طرفداران اسلام هشدار می‌دهم که خیال نکنند راه حفظ معتقدات اسلامی جلوگیری از ابراز عقیده‌ی دیگران است. از اسلام فقط با یک نیرو می‌توان پاسداری کرد و آن علم است و آزادی‌دادن به افکار مخالف و مواجهه‌ی صریح و روشن با آن‌ها.»[[29]](#footnote-29)

ملاحظه می‌فرمائید در عین آن‌که به این معنا پاسدار آزادی عقیده است، از انتقاد نسبت به عقاید باطل کوتاه نمی‌آید و این است راز اصلی آن‌که همیشه به چنین شخصیتی نیازمندیم، در مقابلِ فرهنگي كه مي‌خواهد افراد دون را عنان‌دار تفكر جامعه كند و به بهانه‌ی اين‌كه « دانستن، حق همه است» نتيجه بگيرد همه به اندازه‌ی مساوي مي‌دانند، و از اين طريق حكيمان و متفكران واقعي را منزوي نمايد، مي‌گويد: «آري همه حق دانستن دارند، ولي همه به يك اندازه به دنبال اين حق نيستند، پس نبايد بگوييم همه‌ی افراد ارزش نظراتشان‌ مساوي است» تا از اين طريق جامعه‌ی خود را از متفكران محروم كنيم و شهید مطهری با دقتی که در شناخت انحراف داشت همیشه می‌تواند جامعه‌ی اسلامی را از سقوط در ورطه‌های هلاکت فکری نجات دهد.

شکاکیت در اندیشه‌ی هیوم و مقابله با آن

گاهی جوانان عزیز در مقابل سیل شبهات نگران می‌شوند که وای اسلام رفت. در حالی که تجربه نشان داده است کفر همیشه بوده است منتها چهره‌هایش تغییر می‌کند و اسلام همیشه در مقابل کفر به هر شکلی که ظهور کند پیروز معرکه است. بنده معتقدم در دوران جدید نهایت کفر در اندیشه دیوید هیوم نهفته است که به قول خود غربی‌ها فلسفه‌ی غرب با هیوم به آنچه می‌خواسته برسد رسیده و بنده معتقدم عظمت علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» به عنوان یکی از قهرمانان تفکر در دنیای معاصر، فهم اندیشه‌ی دیوید هیوم و تبعات آن اندیشه بود و طرح جواب‌های بسیار مناسب به شبهات هیوم. تمام اندیشه‌های الحادی و شبهات الحادی و حتی تفکر کانت و عدول او از عقل نظری، همه تحت تأثیر هیوم بوده و علامه طباطبائی با مطالعاتی که در نجف در این مورد داشتند و بعداً در تهران با پروفسور کربن تحقیقات خود را ادامه دادند، اندیشه‌ی جاری در غرب و به‌خصوص اندیشه‌ی شکاک‌گونه‌ی هیوم را به‌خوبی شناختند و از آن‌جایی که قرآن در همه‌ی اعصار جواب‌گوی همه‌ی نیازها و شبهات است، تفسیر شریف المیزان را نوشتند تا حرف قرآن را در این زمان و در این فضا به گوش جهانیان برسانند و در همین رابطه مرحوم شهید مطهری می‌فرمایند: 100 سال آینده معلوم می‌شود المیزان یعنی چه. وقتی فهمیدیم مبنای فرهنگ غربی چه فکری است و لوازم آن فکر چه خواهد بود، می‌فهمیم از چه پایگاهی باید با آن برخورد کرد.

کانت با اين‌که فيلسوف توانايي است ولي به اقرار خودش تحت تأثير هيوم است و عملاً گرفتار شکاکيتي است که انديشه‌ي هيوم به جهت نفي «عليت» در پي دارد و در همين رابطه کانت هم پذيرفته است زندگي يک حال دروني است و همه‌ي توصيه‌هاي اخلاقي او با اين رويکرد ارائه شده است. مي‌گويد من در ابتدا به وجود علت و معلول در عالم معتقد بودم ولی هيوم مرا بيدار کرد و از جزميت بر روي «عليت» آزاد شدم. هيوم به عنوان يک فيلسوفِ حسّي معتقد است چيزي تحت عنوان «علت و معلول» در عالم نيست، آنچه ما تحت عنوان علت و معلول حسّ مي‌کنيم، «تقارن» بين دو پديده است. معلوم است که اگر به گمان هيوم عليّتي در عالم نيست پس ديگر خدا به عنوان علت و مخلوقات به عنوان معلول معنا ندارد. حضرت علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌عليه» در جواب به هيوم مي‌فرمايند: مگر ما عليت را بر اساس تجربه به دست آورده‌ايم که شما مي‌فرمائيد در تجربه نمي‌توانيم «عليت» را ثابت کنيم؟ درست است که حسّ و تجربه از علت و معلول جز تقارنِ دو پديده چيزي نمي‌يابد ولي انسان ابتدا علت و معلول را به علم حضوري در خود مي‌يابد و سپس به روشي عقلي آن را به پديده‌هاي بيرون تعميم مي‌دهد، به اين صورت که انسان ابتدا از طريق رابطه‌ي نفس با حالات نفساني خود، به علم حضوري، اين رابطه را کشف مي‌کند و بعد به پديده‌ها سرايت مي‌دهد. ممکن است در سرايت‌دادن‌ها و کشف مصداقِ علت و معلول اشتباه بکند ولي چون حقيقت آن را از طريق علم حضوري به‌دست آورده، راه رفع اشتباه معلوم است. مثل اين‌که شما رابطه‌اي بين خودتان و اراده‌تان را احساس مي‌کنيد، مثلاً اراده مي‌کنيد به خانه برويد، رابطه‌اي که بين خودتان و اراده‌تان حسّ مي‌کنيد به اين صورت است که خود را عامل و علت اراده‌تان مي‌دانيد و اراده‌ي خود را معلول خودتان احساس مي‌کنيد و هرگز هم نمي‌توانيد منکر اين بشويد که شما اراده کرديد، چون يک رابطه‌ي حضوري بين شما و اراده‌اي که کرده‌ايد در ميان است. حضرت علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌عليه» مي‌فرمايند رابطه‌اي که بين نفس انسان و حالات نفس او هست، رابطه‌اي است که انسان به صورت حضوري کشف مي‌کند و به اين صورت علت و معلول را مي‌يابد. در اين حالت اولاً: انسان کشف مي‌کند علت و معلولي هست. ثانياً: در اين کشفِ دروني و وجداني، هيچ شکي راه ندارد، چون موطن، موطن شک نيست. وقتي از طريق درون و به صورت حضوري متوجه وجود علت و معلول شديم مي‌توانيم آن رابطه را به ساير پديده‌ها سرايت و تعميم ‌دهيم . اين را عرض کردم که ملاحظه بفرمائيد اشکال سخن هيوم کجا است و چگونه از يک رابطه‌ي واقعي - مثل رابطه‌ي بين علت و معلول- که بين پديده‌ها حاکم است غفلت ورزيده است.[[30]](#footnote-30) وقتي هيوم گرفتار شکاکيت شد حتي نتوانست نفس خود را که يقيني‌ترين وجود برای هرکس است براي خودش احساس کند. مي‌گويد: «بهتر است مسئله‌ي راجع به جوهر نفس را يک سو نهاد زيرا هيچ معنايي نمي‌توانيم از آن دريابيم» هرچند خودش مي‌گويد: «آگاهم که شرح من بسيار نارسا است» ولي نمي‌تواند ماوراء شکاکيت قدمي بردارد.[[31]](#footnote-31)

مطهری«رحمة‌الله‌علیه» و مواجهه‌ی علمی با افکار انحرافی

با شناخت مبنای فرهنگ غربی می‌توان راه‌کار عبور از غرب را تدوین کرد. بنده معتقدم اوج انحراف فکری در غرب در اندیشه‌ی هیوم شکل گرفته و فرهنگ غرب همان ظلماتی است که در روایات ما به ظلمات آخرالزمان از آن خبر داده‌اند و بنده در حد بضاعتم در کتاب «عوامل ورود به عالم بقیت اللّهی» به این موضوع پرداخته‌ام که چرا فرهنگ غربی ظلمات آخر الزمان است، زیرا در آن فرهنگ دانایی‌ها از آن حدّ که حسّ و تجربه به دست می‌آورد بالاتر نمی‌رود و در این فضا و فرهنگ می‌گویند: همه حق دانستن دارند. چون همه در حدّ حسّ می‌توانند به پدیده‌های مادی علم پیدا کنند. این‌هایی که می‌گویند هر انسانی حق دانستن دارد به چیزی به غیر از پدیده‌های مادی باور ندارند، نمی‌توانند بفهمند همه به یک اندازه به دنبال حق نیستند زیرا به حقایقی بالاتر از محسوسات آگاهی ندارند. از آن جهت نباید نتیجه بگیریم همه‌ی افراد ارزش نظراتشان مساوی است چون حقایقی ماوراء عالم ماده هست که همه به دنبال فهم آن‌ها نیستند. در دل این جمله که گفته می‌شود همه حق دانستن دارند ناخودآگاه این نتیجه گرفته می‌شود که همه به یک اندازه می‌دانند. یعنی علامه‌ی طباطبائی با آن همه سلوک علمی با یک انسان معمولی در یک حدّ هستند و حقایقی مقدس در میان نیست که او بداند و بقیه ندانند، و نتیجه‌ی دیگری که از دل آن جمله در می‌آید این است که: «هیچ‌کس مقدس نیست، چون همه‌ی فکرها فکر بشری است و فکر بشر هم از محدوده‌ی محسوسات و تجربیات بالاتر نمی‌رود و موضوعات معنوی هم چیزی نیستند که مورد تعلق علم باشد، بستگی به سلیقه‌ی افراد دارد، بدون آن‌که علمی باشند». شما ملاحظه کنید مبنای این فکرها کجا است تا بتوانید درست آن‌ها را بشناسید و شبهات مربوطه را رفع کنید و شهید مطهری به عنوان شاگرد اندیشه‌ی مرحوم آیت الله طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» در چنین میدانی وارد شد و مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» با توجه به این امر می‌فرمایند:

«در باره‏ى هويت فكرى و روشن‏فكرىِ شهيد مطهرى و نقشى كه اين مرد بزرگ در زمان خود ايفا كرد، به نظر من تاكنون تعريف جامعى ارائه نشده است. البته روى كتاب‌هاى ايشان كار شده -كارهاى شايسته‏اى هم انجام گرفته- ليكن بايد كارى را كه مرحوم شهيد مطهرى در سال‌هاى دهه‏ى 40 و 50 در محيط فكرى اين كشور انجام داد، شناخت.... در سابقه‏ى تاريخى ما افكار وارداتى وجود دارد؛ منتها نه با اين وسعت، با اين شيوع و با اين امكان تأثيرگذارى. تاريخ ما از اين‏گونه رگه‏هاى فكرىِ ناسالمى كه وارد تفكرات علمى ما شده- چه در فقه ما، چه در فلسفه‏ى ما، چه در كلام ما- پُر است؛ ليكن در دوره‏ى جديد كه ارتباطات گسترش پيدا كرد، حرفهاى نوبه‏نو - با جاذبه‏هايى كه به‏طور طبيعى دارد- مرتباً وارد فضاى فكرى جامعه شد و به يك مواجهه‏ى صحيح و علمى ايجادِ نياز كرد. ما در ميدان بوديم و مى‏ديديم؛ بعضى از مواجهه‏هايى كه آن‏وقت صورت‏ مى‏گرفت، علمى نبود؛ مقابله‏ى متعصبانه و از روى اعتقاد بود؛ اما نخوانده و نفهميده، حرفى را رد مى‏كردند؛ نمى‏دانستند چيست؛ گوشه‏يى از يك حرف وسيع را مى‏گرفتند و آن را مشمول جنگ خودشان قرار مى‏دادند و با آن درمى‏افتادند و مقابله مى‏كردند. اين، تحجر و توقف و مقابله‏ى غير علمى را تداعى مى‏كرد. يك عده تحت تأثير جاذبه‏هاى افكار نو و وارداتى، مجذوب اين‏ها مى‏شدند و سعى مى‏كردند اسلام و فكر اسلامى و دين را با اين‏ها تطبيق كنند؛ منتى هم سر دين مى‏گذاشتند كه ما اسلام را جوان‏پسند و مردمى و قابل قبول كرده‏ايم! گاهى اوقات كاسه‏ى از آش داغ‏تر هم مى‏شدند و چند قدم هم جلوتر از صاحبان اين فكرها پيش مى‏رفتند، براى اين‌كه مبادا متهم به مرتجع‌بودن و اين حرف‌ها شوند كه اين را هم ما در مواردى ديديم. نبوت و توحيد و معاد و مباحث امامت و مباحث فقهى و مباحث اجتماعى و سياسى اسلام را به سمت مشابهات خودش در مكاتب بيگانه‏ى از اسلام و احياناً الحادى و به‌كلى بيگانه‏ى از دين كشاندند و منت هم سر اسلام مى‏گذاشتند كه ما آمديم اسلام را همه‏كس‏فهم و همه‏كس‏پسند و در چشم‌ها شيرين كرديم! اين هم يك انحراف ديگر بود؛ هر دوى اين‏ها انحراف بود. هنر شهيد مطهرى در آن دوران اين بود كه با قدرتِ اجتهاد و باانصاف و ادب علمى- چه در زمينه‏ى علوم نقلى، چه در زمينه‏ى علوم عقلى- وسط ميدان ايستاد و با اين افكار گلاويز شد و آنچه را كه تفكر اسلامى بود، روشن، ناب و بى‏شائبه وسط گذاشت. عليه او خيلى هم حرف زدند و خيلى هم كار كردند؛ اما ايشان اين كار را انجام داد. در جريان روشن‏فكرى، اين نقش بسيار مهمى است؛ و اين شد پايه‏ى تفكرات بعدى جامعه‏ى ما. بنده اعتقاد راسخ دارم و بارها هم گفته‏ام كه جريان فكرى اسلامى انقلاب و نظام اسلامى ما در بخش عمده‏يى متكى به تفكرات شهيد مطهرى است؛ يعنى آن‏ها پايه‏ها و مايه‏هاى اسلامى‏اى است كه ما در تفكرات اسلامى از آن‏ها بهره برديم و به نظام اسلامى منتهى شد؛ لذا در همان روزگار هم افكار شهيد مطهرى جايگاه امنى بود براى جوانهاى طالب و عاشق فكر اسلامى كه در زير بمباران شديد تفكرات بيگانه قرار مى‏گرفتند؛ ماركسيست‏ها يك طور، غرب‏گراها يك طور؛ هم در دانشگاه‏ها وجود داشت، هم در محيط بيرون از دانشگاه‏ها، و هم حتّى در حوزه‏هاى علميه. شهيد مطهرى يك سنگر و يك مأمن براى اين افراد شد تا بتوانند خود را زير سايه‏ى اين تفكر عميق و مستحكم حفظ كنند؛ هم دين خود را حفظ كنند، هم بتوانند دفاع كنند و حرف نو داشته باشند.»[[32]](#footnote-32)

وقتی روشنفکرانی را می‌بینیم که به اسم اسلام تلاش می‌کنند اسلام را در پای غرب قربانی کنند عظمت کار شهید مطهری را بیشتر می‌فهمیم و معلوم می‌شود مقام معظم رهبری در سخنان فوق به کجاها اشاره دارند و چرا امروز امثال آقای سروش و کدیور تا این اندازه دلباخته‌ی غرب می‌شوند که ملاک اسلامیت را مطابقت کامل با فرهنگ غربی می‌دانند و به جای حکومت اسلامی حکومت مسلمانان را مطرح می‌کنند تا حکومت اسلامی را از میدان بدر کنند زیرا در حکومت مسلمانان می‌شود یک مسلمان حاکم باشد ولی به روش غربی کشور را اداره کند.

بنده همه‌ی تلاشم در این جلسه آن بود که روشن کنم حقیقتاً شهید مطهری یک کفرشناسِ دین‌شناس بود و همین امر موجب شد که او یک سنگری باشد تا جوانان زیر سایه‌ی تفکر او دین خود را حفظ کنند و در همین رابطه حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرمایند: «خدمتي که مرحوم شهيد مطهري به نسل جوان و ديگران کرده است، کم کسي کرده است.»[[33]](#footnote-33)و یا می‌فرمایند: «کسي ديگري جز شهيد مطهري سراغ ندارم که بتوانم بگويم بي‌استثنا آثارش خوب است، انسان ساز است.»[[34]](#footnote-34) و بگویند «مطهري که برطهارت روح و قوت بيان کم نظير بود، رفت و به ملأ اعلي پيوست.»[[35]](#footnote-35) و بفرمایند: «آثار قلم و زبان او بي‌استثناء آموزنده و روان بخش است.»[[36]](#footnote-36)

خداوند من و شما را توفیق بدهد که بتوانیم در مسیر تجلیل از شهید مطهری«رحمة‌الله‌علیه» در امر احیای تفکر این مرد بزرگ نیز موفق شویم.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - صحیفه‌ی امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، ج 12، ص 188 [↑](#footnote-ref-1)
2. - به یادنامه‌ی شهید مطهری از سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص 327 تا 328، خاطرات محمدواعظ‌زاده‌ی خراسانی رجوع شود. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مقدمه‌ی علل گرایش به مادی‌گری [↑](#footnote-ref-3)
4. - مجموعه‌ي آثار، جلد 13، صفحه‌ي 391. [↑](#footnote-ref-4)
5. - ر.ك. مرتضي مطهري، انسان كامل، ص 5- 48. [↑](#footnote-ref-5)
6. - مرتضي مطهري، ختم نبوت، ص 20. [↑](#footnote-ref-6)
7. - مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب، ص ۱۰۳ و ۱۰۲٫ [↑](#footnote-ref-7)
8. - مرتضي مطهري، انسان كامل، ص 347 [↑](#footnote-ref-8)
9. - مجموعه‌ آثار، ج 23، ص 440 [↑](#footnote-ref-9)
10. - مرتضي مطهري، گفتارهاي معنوي، ص 51 . [↑](#footnote-ref-10)
11. - مجموعه آثار، ج 23، ص 461 [↑](#footnote-ref-11)
12. - مجموعه آثار، ج 24، ص 176 [↑](#footnote-ref-12)
13. - همان، ج 20، ص 252 [↑](#footnote-ref-13)
14. - همان، ج 26، ص 354 [↑](#footnote-ref-14)
15. - همان، ص 224. [↑](#footnote-ref-15)
16. - همان، ج 24، ص 372 [↑](#footnote-ref-16)
17. - بحارالأنوار، ج 59، ص 267 [↑](#footnote-ref-17)
18. - الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ‏1، ص 75. [↑](#footnote-ref-18)
19. - بحارالأنوار، ج ‏47، ص 124. [↑](#footnote-ref-19)
20. - نهج البلاغه،کلمات قصار، شماره‌ی6 . [↑](#footnote-ref-20)
21. - پیام رهبر انقلاب به همایش جهانی «اندیشه‌ی مطهر» در تاریخ 6/2/1382. [↑](#footnote-ref-21)
22. - http://www.navideshahed.com [↑](#footnote-ref-22)
23. - نهج البلاغه،کلمات قصار، شماره‌ی 207 [↑](#footnote-ref-23)
24. - بيانات رهبری در ديدار اعضاى كنگره‏ى «حكمت مطهر»، 18/ 12/ 1382 [↑](#footnote-ref-24)
25. - طبرسى، على بن حسن‏،مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، النص، ص: 251 [↑](#footnote-ref-25)
26. - سايت مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلاميhttp://www.taqrib.info/persian،(سه‌شنبه22شهريور1390). [↑](#footnote-ref-26)
27. - به کتاب «تاریخ فلسفه اسلامی» هانری کربن رجوع شود. [↑](#footnote-ref-27)
28. - بيانات رهبری در ديدار اعضاى كنگره‏ى «حكمت مطهر»، 18/ 12/ 1382. [↑](#footnote-ref-28)
29. - شهید مطهری - پیرامون انقلاب اسلامی. [↑](#footnote-ref-29)
30. - ممکن است انسان در تشخيص بعضي از مصداق‌هاي علت و معلول اشتباه کند ولي حقيقتِ موضوع يعني وجود علت و معلول در عالم در جاي خود محفوظ است و حسّ به تنهايي از آن حقيقت، چيزي جز تقارن دو پديده حسّ نمي‌کند ولي عقل با تعميم درک دروني علت و معلول به پديده‌هاي خارجي متوجه وجود علت و معلول در خارج مي‌شود. [↑](#footnote-ref-30)
31. - در مورد بررسي انديشه‌ي «ديويد هيوم» به کتاب «فيلسوفان انگليسي» از فردريک کاپلستون و يا به جزوه‌ي «تاريخ فلسفه‌ي غرب» از همین مؤلف مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-31)
32. - بيانات رهبری در ديدار اعضاى كنگره‏ى حكمت مطهر در تاریخ 18/ 12/ 1382 [↑](#footnote-ref-32)
33. - صحيفه‌ی نور، ج16، ص 145 [↑](#footnote-ref-33)
34. - صحيفه‌ی نور، ج16، ص 145 [↑](#footnote-ref-34)
35. - صحيفه‌ی نور، ج6، ص 109 [↑](#footnote-ref-35)
36. - صحيفه‌ی نور، ج14، ص 208   
     [↑](#footnote-ref-36)